

تقابل‌های دروغین و ساختگی (۱)

خدا یا مردم

دکتر عبدالله حاجی صادقی

استادیار مجتمع آموزش عالی شهید محلامی

چکیده

برای ازکار انداختن قدرت ایمان و دین تحریف‌های متعددی بوسیله دشمنان انجام می‌گیرد که یکی از مهمترین آنها القای تضاد و دوگانگی میان خدامحوری و مردم‌سالاری است. و بر همین اساس به غلط حکومت‌ها را به دو قسم تقسیم می‌کنند؛ الهی یا مردمی و جمع آنها را نیز غیر ممکن می‌دانند در حالی که در اندیشه اسلامی و نظام ولایی که قرآن طراحی و بیان می‌کند اساساً هیچ حکومت و نظامی را نمی‌توان الهی شمرد مگر آنکه صد در صد مردمی هم باشد. این نوشتار در مقام آن است که به صورت اختصار به بخش‌هایی از جهت‌گیریهای مردمی نظام سیاسی اسلام بپردازد. **واژگان کلیدی:** خدا، مردم، مردم‌سالاری، نظام ولایی، حقوق مردم.

مقدمه

تحقق انقلاب اسلامی و تداوم و استمرار قدرتمندانه آن دستاوردهای فراوانی در صحنه بین‌المللی و در جهان اسلام و داخل کشور داشته است که یکی از مهمترین این دستاوردها احیای تفکر دینی و به چالش کشاندن اندیشه و نظام‌های سکولاریستی است. همچنین از بزرگترین دستاوردهای آن، شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی با ماهیت دینی و مبتنی بر احکام اسلامی است. بدیهی است دشمنان اسلام یعنی قدرت‌های استکباری که احیای اسلام ناب و ورود آن به صحنه سیاست و مدیریت جامعه را تهدید بزرگی برای ادامه سلطه و

حاکمیت خویش می‌دیدند با تمام قدرت و با بکارگیری همه امکانات و ابزارها برای مقابله و یا کنترل انقلاب اسلامی به میدان آیند و وقتی در صحنه تهاجم سخت نتیجه و توفیقی به دست نیاوردند و بصیرت و استقامت و پیوند عمیق مردم ما با رهبری هشیار و فرزانه آنان را ناکام ساخت، استراتژی کلان خویش را بر جنگ نرم و تهاجم فرهنگی از ابعاد مختلف و با بهره‌گیری از تاکتیک‌های متنوع متمرکز ساختند.

یکی از ابعاد این تهاجم فرهنگی و مبارزه نرم، حمله گسترده به مبانی انقلاب اسلامی و ناتوان معرفی کردن قوانین دینی برای اداره حکومت و تأمین نیازهای متنوع انسان‌های عصر جدید و دست یافته به قله‌های عظیم علم و صنعت و تمدن است. برای تأمین این هدف یکی از ابزارهایی را که بصورت گسترده مورد توجه قرار داده و روی آن سرمایه‌گذاری فراوانی کرده‌اند القای شبهه و ایجاد شک و تردید نسبت به نظام اسلامی و طرح مباحثی است که در غرب در رابطه با دوران حاکمیت کلیسا و قرون وسطی مطرح بوده است. ما در این مقاله بر آنیم این شبهه، یعنی تقابل خدامحوری با مردم‌سالاری را که از مقایسه اسلام با مسیحیت و نظام اسلامی با تئوکراسی قرون وسطی برگرفته شده است بیان و نقد کنیم و بگوییم که آیا می‌شود برای مردم در نظام الهی و دینی نقش و جایگاهی قائل شد و با اینکه در نظام اسلامی خدامحوری اصل است و مردم تنها مکلف به فرمانبرداری می‌باشند و حق دخالت و تأثیرگذاری را ندارند؟

برای روشن شدن منشأ این شبهه و مغالطه بزرگی که در آن وجود دارد ابتدا به اختصار شکل‌گیری اندیشه تقابل خدا و مردم در فرهنگ غرب را مطرح می‌کنیم و سپس موضع و دیدگاه اسلام را در دو بخش توضیح می‌دهیم؛ یکی جلوه‌های یگانگی جهت‌گیرهای دینی (الهی) و مردمی در تعالیم اسلامی و دیگری جایگاه و نقش مردم در نظام سیاسی اسلام.

تقابل خدا و مردم در فرهنگ غرب

عملکرد حاکمان تحت نفوذ و سلطه کلیسا در دوران قرون وسطی تحت عنوان تئوکراسی و خداگرایی و بی‌توجهی به حقوق فردی و اجتماعی مردم و همین‌طور برخورد قیّم مآبانه ارباب کلیسا و متصدیان دین و حکومت نسبت به مردم سبب شد که با پیدایش رنسانس، غربی‌ها برای دستیابی به حقوق و آزادی انسانی چاره‌ای نبینند جز آن‌که خود را از سلطه کارگزاران و حاکمان دینی رها ساخته و مردم محوری و انسان‌گرایی را جایگزین خدامحوری نمایند و در صحنه سیاست و مدیریت کلان جامعه، دموکراسی را به جای تئوکراسی قرار دهند و به تدریج

این اندیشه و اصل را واقعی و مسلم پندارند که در زندگی دنیوی به ویژه در سیاست و حکومت خدامحوری با مردم محوری قابل جمع نبوده و نمی توان هر دو را با هم داشت مگر در قالب و شکلی که سکولاریسم ارائه می کند یعنی سپردن کامل امور دنیوی (اعم از سیاست، اقتصاد، حقوق، تمدن اجتماعی و...) به اراده و دانش و خواسته مردمی و محدود ساختن دین بعنوان یک تجربه شخصی به امور عبادی و ماوراء طبیعت. به دیگر سخن برآیند و عکس العمل طبیعی آنچه در قرون وسطی اتفاق افتاد و تصویر غیر انسانی و غیر مردمی که با عنوان دین و خدامحوری ارائه شد آن شد که در فرهنگ غرب مردم جای خدا قرار گرفته و خواسته ها و منافع آنان محور همه اقدامات و حرکات قرار گیرد و اندیشه دوگانگی خدا و مردم شکل یابد و تاریخ غرب به دو دوران خدامحوری (تئوکراسی قرون وسطی) و دوران مردم محوری (دموکراسی) تقسیم شود و بدیهی بود که دموکراسی از آنجا که مدعی تکریم شخصیت انسانی و احترام به اراده و خواست مردم بود گوی سبقت را از خدامحوری ربود و خدامحوری از صحنه سیاست، اقتصاد، مدیریت و هر آنچه مربوط به معیشت بشر می شد کنار گذاشته شد و در اندیشه و عمل سکولاریسم [تدبیر زندگی انسانی به ویژه در صحنه اجتماع و حکومت بدون دخالت خدا و دین] همگانی گردید.

در مرحله بعد فرهنگ شکل گرفته در غرب مدرن آهنگ مشرق زمین کرد و با اقبال روشنفکران منفعل و خودباخته در برابر غرب، برخی اسلام را همانند مسیحیت دانسته و تلاش کردند همان نسخه غرب را به اجراء درآورند و تنها راه سعادت و مردم سالاری را دین ستیزی و پذیرش کامل سکولاریسم معرفی کردند و البته همکاری و کوتاه آمدن حکومت های مستبد و ضعیف کشورهای اسلامی در برابر تمدن غرب به آنها کمک کرد که در این هدف به توفیق و پیروزی برسند.

اسلام و مردم سالاری

آیا طرح دوگانه معرفی کردن خدامحوری و مردم سالاری در رابطه با اسلام صحیح است یا نه؟ آیا می توان همان نسخه اتفاق افتاده در غرب را در رابطه با مسلمانان و نظام ولایی اعمال نمود؟ بی تردید از بزرگترین جفاها و ظلمها در حق اسلام، مقایسه کردن و یکسان دانستن آن با مسیحیت تحریف شده است. برخی چهره اسلام را همانند مسیحیت ترسیم می کنند و انسانها را سر دو راهی دین داری یا مردم داری قرار می دهند، در حالی که باطن و حقیقت

دین‌داری در اسلام، محوریت یافتن سعادت انسان‌ها و حضور و دخالت آگاهانه مردم در همه صحنه‌های زندگی فردی و اجتماعی است. اسلام به عنوان آخرین، کامل‌ترین و جامع‌ترین نسخه هدایت‌بخش انسان‌ها بیش از هر مکتب دیگر به بیان حقوق مردم پرداخته و هرگز با مردم برخورد تحکم‌آمیز و تحقیرکننده نداشته و خدا و مردم را مقابل هم معرفی نکرده است، بلکه نزدیک‌ترین و بهترین راه خدایی شدن و تقرب به او را نزدیک شدن به مردم و خدمت به آنان دانسته است.

قبل از آنکه به تفصیل موضع اسلام نسبت به مردم و جایگاه آنان در حکومت دینی را بیان کنیم شایسته است اشاره‌ای به منشأ این جفا و تحریف بزرگ نسبت به اسلام و جاافتادن آن در بین بسیاری از مسلمانان و کشورهای اسلامی بنماییم. شاید بتوان سه عامل را در این باره برجسته‌تر معرفی کرد:

الف. احساس خطر قدرت‌های استکباری: استعمار نو و قدرت‌های حاکم و سلطه‌طلب به خوبی می‌دانستند اگر مسلمانان با حقیقت اسلام و نقش و جایگاهی که برای مردم دارد آشنا باشند همواره در جنبش و جهاد و تلاش بوده و هرگز در برابر توطئه‌ها و برنامه‌های استعماری و استثمارگری آنان کوتاه نمی‌آیند و از این رو تلاش کردند اگر نمی‌توانند ظاهر قرآن را مانند سایر کتب آسمانی تحریف کنند اما محتوا و حقیقت آن را به انحراف بکشانند و چه بهتر که آن را همانند مسیحیت قرون وسطایی ناتوان در مدیریت زندگی انسان‌ها و تأمین نیازهای مردم معرفی کنند و لذا با بهره‌گیری از روشنفکران منفعل و خودباخته در برابر تمدن به ظاهر زیبای غرب، اساس دین‌داری را در مباحث اعتقادی (بدون تحرک و تأثیر عملی) و رابطه با خدا آن هم در قالب عبادات شخصی محدود ساختند که اگر بخواهد وارد صحنه زندگی انسان‌ها شود همواره آنان را محدود می‌کند.

ب. عملکرد غلط و انحرافی متحجران: توطئه دشمنان تا حدود زیادی تأثیر خود را بر جای نهاد و بسیاری از مدعیان دین‌داری و تعبد، در صحنه عمل از مردم و حقوق آنان و زندگی اجتماعی بریده و هرگونه ورود به صحنه سیاست و مباحث اجتماعی و رشد و تعالی دنیوی را در خروج از دین‌داری دانسته و با پذیرش زندگی انزواگرایانه و پرداختن به امور عبادی و فردی اینگونه القاء کردند که مردم یا باید راه دین و جلب رضایت خدا را بروند یا راه ساختن دنیایی آباد و مردمی را.

به حق باید گفت گرچه به ظاهر تحجر و تقدس و تقوای منفی با انفعال و روشنفکری و

تفکر سکولاریستی در تقابل می‌باشند لکن آنها در برابر حقیقت دین دو لبه یک قیچی هستند و هر دو در اینکه دین نباید وارد صحنه زندگی دنیوی و مسائل اجتماعی - سیاسی شود مشترکند.

ج. مطرح نشدن مباحث اجتماعی اسلام: متأسفانه مراکزی که باید حقیقت دین را به مردم معرفی کنند تحت تأثیر وضعیت و شرایط موجود به مباحث فردی و عبادات شخصی (آن هم به گونه‌ای که کاری به زندگی اجتماعی و سیاسی نداشته و یا نافی آنها باشد) محدود گشته و بسیاری از مباحث اجتماعی و سیاسی را یا مطرح نکرده یا ناقص مطرح کردند و در حقیقت تفکر دین حداقلی را پذیرفته و به آن محدود گشتند و از یک سو در تعریف مفاهیم مهمی مانند آخرت‌گرایی، تقوای الهی، زهد، تقیه، تعبد دینی و... به انحراف رفتند و از سوی دیگر ورود به صحنه اجتماعی و دنیوی و مدیریت زندگی مادی و روابط مردم با یکدیگر و دخالت دادن علم و عقلانیت انسان‌ها را خروج از دین‌داری معرفی کردند.

حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در بیانی به هر سه عامل فوق اشاره کرده و می‌فرماید:

مبلغینی که در حوزه‌های روحانیت درست کردند و عمالی که در دانشگاهها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاههای انتشاراتی داشتند و مستشرقینی که در خدمت دولتهای استعمارگر هستند همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل‌کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند. اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالت‌اند و دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است. اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به وجود آورد و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود برای این است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند... الان گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیل‌کرده چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطایی دارند چنانچه کسی بخواهد اسلام را آن طور که هست معرفی کند مردم به این زودبها باورشان نمی‌آید...^۱

برای روشن شدن موضع اسلام در رابطه با مردم محورها و مطالب فراوانی وجود دارد که ما تنها به پنج مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. هدایت و سعادت مردم، فلسفه وجودی دین

فلسفه و رسالت عظیم دین آن است که استعدادها و توانمندیهای انسان را هدایت، شکوفا و به کمال برساند و مردم را از آنچه که هستند به آنچه باید باشند برساند. دین و شریعت اسلامی یعنی نسخه و برنامه‌ای که خدایی که احاطه علمی کامل بر مصالح و ابعاد وجودی انسان دارد و نیز از هر کس به انسان نزدیک‌تر است برای هدایت مردم و تأمین سعادت دنیوی و اخروی و جلوگیری از سقوط آنان ارائه کرده است. هرگز خدای غنی بالذات از بندگی و اطاعت مردم به دنبال سود و منفعتی نمی‌باشد بلکه بزرگ‌ترین نعمت او به بندگان فرستادن همین هدایت و دین است.

حضرت علی(ع) در مقدمه خطبه همام که در آن متقین را توصیف کرده است می‌فرماید:

فان الله - سبحانه و تعالی - خلق الخلق حين خلقهم غنياً عن طاعتهم آمناً من معصيتهم لانه لا تضره معصية من عساه و لا تنفعه طاعة من اطاعه.^۲

همانا خداوند سبحان پدیده‌ها را در حالی آفرید که از اطاعتشان بی‌نیاز و از نافرمانی آنان در امان بود زیرا نه معصیت گناهکاران به خدا زیان می‌رساند و نه اطاعت مؤمنان برای او سودی دارد.

بنابراین تمام جهت‌گیریه‌ها و برنامه‌های اسلامی برای مردم و در خدمت انسانها می‌باشد و چگونه ممکن است چنین مکتبی موضعی ضد مردمی داشته باشد؟!

۲. اختیاری بودن دین

برخلاف ولایت تکوینی خدا که مربوط به آفرینش و تخلف‌ناپذیر است و اختیار انسانها در آن نقشی ندارد، ولایت تشریحی الهی به وسیله انبیا در اختیار مردم قرار گرفته و از آنان دعوت شده که با بهره‌گیری از عقل خویش برای دستیابی به سعادت دنیوی و اخروی ولایت و مدیریت خدا را آگاهانه بپذیرند. و البته در این پذیرش یا عدم پذیرش، مردم مخیرند و باید تصمیم بگیرند و گزینش کنند و نقش رهبران دینی در این مرحله تنها دعوت است:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا. (انسان: ۳)

ما راه را به او (انسان) نشان دادیم خواه شاکر باشد (و بپذیراگردهد) یا ناسپاس.

مبنای تعبد و تبعیت از احکام الهی عقلانیت و گزینش خود مردم است و در جامعه دینی انسان‌ها خردمندانه و به حکم عقل با پذیرش ولایت و هدایت تشریحی خدا، آن را یگانه راه

تأمین نیازمندی‌ها و منافع و خواسته‌های واقعی خود و دستیابی به مدینه فاضله دانسته و نسبت به آن عشق می‌ورزند و حرکت و عمل براساس چنین ولایتی برای آنان شوق‌انگیز و لذتبخش خواهد بود. بنابراین هرگز دین نافی اراده و خواست مردم نیست و بهره‌مندی از حاکمیت انحصاری خدا و رهایی از عبودیت طاغوت‌ها به خواست خود مردم است و وقتی اساس دین متوقف بر پذیرش مردم بود التزام عملی به آن هم مستند بر عقلانیت و خردورزی و اراده خود آنهاست و پیروی آنان از شریعت اسلامی، تقلید کورکورانه و نفی مردم‌سالاری نیست بلکه آنان برای رسیدن به سعادت و کمال و مردم‌سالاری واقعی، خود، آن را برگزیده‌اند.

۳. ارسال شریعت برای ادای حق مردم

پس از آنکه انسان‌ها آزادانه و آگاهانه دعوت خدا و رسولش را لبیک گفته و ولایت الهی را پذیرفتند استحقاق و شأنیت پیدا می‌کنند که خدا آنها را به بهترین شکل هدایت و راهنمایی کند و شایسته‌ترین نسخه و برنامه پوشش دهنده تمام صحنه‌های زندگی و تأمین کننده همه نیازهای آنان را در اختیارشان قرار دهد و دستورات و تکالیف دینی در واقع ادای حق مردمی است که از بین همه دعوت‌ها و مکاتب، دعوت خدا و اسلام را پذیرفته‌اند. بنابراین احکام الهی و اوامر و نواهی خداوند مستلزم تحقیر و تحکم بر مردم و نافی حقوق آنان نیست بلکه ادای حق آنهاست چراکه اگر خداوند این کار را نمی‌کرد حق راهنمایی و هدایت آنها را ادا نکرده بود.

به بیان دیگر زبان دین در اصل، زبان دعوت است، اما پس از لبیک‌گویی انسان‌های فرزانه و ایمان آوردن براساس عقل و اراده خویش، آنان این حق را پیدا می‌کنند که خدا نسخه هدایت‌بخش و تأمین کننده سعادت را در اختیارشان قرار دهد و خدا هم این حق را با ابلاغ دستورات و نسخه‌ای که بصورت شریعت در اختیارشان قرار می‌دهد ادا می‌نماید و لذا زبان تکلیفی دین مختص کسانی است که با پذیرش دین خواستار امر و نهی خدا شده‌اند، همانند انسان بیماری که با بهره‌گیری از عقل و اراده خویش تفحص می‌کند و وقتی دانست پزشکی کاملاً صلاحیت و توانایی درمان او را دارد مشتاقانه به مطب او مراجعه می‌کند و با این مراجعه این حق را بر آن پزشک پیدا می‌کند که او را درمان کند و پزشک هم با ابلاغ دستورات و دادن نسخه حق او را ادا می‌کند و هرگز این دستورات و اوامر پزشک برای بیمار سنگین نمی‌باشد که بگوید چرا مرا مکلف قرار داده و امر و نهی می‌کند بلکه از او سپاسگزاری هم می‌کند. در

واقع تعبد و اطاعت از پزشک برای بیمار مبتنی بر عقلانیت و خردورزی و برای تحصیل سلامت است. برای مؤمنین هم اطاعت و تعبد نسبت به خداوند بهترین عنایت الهی و نسخه‌ای است که طبیب طبیبان برای سعادت و کمال او می‌دهد و این تعبد بر قوی‌ترین تعقل‌ها استوار است و این عبودیت عالی‌ترین مقام است. چه زیبا می‌گوید آزادمرد همه زمانها علی علیه‌السلام:

الهی کفی بی‌عزاً ان اکون لک عبداً و کفی بی‌فخراً ان تکون لی رباً أنتَ کما احبّ فاجعلنی کما تحبّ.

یعنی ای خدای من این عزّت مرا بس که عبد تو باشم و این افتخار مرا بس که تو پروردگار من باشی، تو همانگونه‌ای که من می‌خواهم مرا آنگونه کن که خود بخوایی.

۴. مردم اساس هر تحولی‌اند

از سنن همیشگی و تخلف‌ناپذیر الهی آن است که مقدرات و سرنوشت هر جامعه بوسیله خود آنان رقم می‌خورد و منشأ هر حرکت و تحولی ابتدا خود مردمند و حتی نصرت و امدادهای غیبی خدا بعد از اراده و اقدام و حرکت خود آنان قرار دارد و اینطور نیست که مؤمنین بدون هیچ‌گونه تحرک و اقدامی به انتظار دخالت و تصرف خدا و یا به دنبال شانس و تصادف و یا تقدیر روزگار باشند. در جامعه اسلامی اعتقاد به خدا و قدرت مطلق او نافی مسئولیت و نافی حضور در صحنه و اقدام عملی آنان نمی‌باشد و نه تنها ربوبیت خدا از آنها سلب اراده و وظیفه نمی‌کند بلکه آنان را در قبال سرنوشت خویش و تحولات اجتماعی متعهد و مسئول تر می‌سازد.

قرآن کریم در دو مورد به این قانون و سنت الهی تصریح کرده است؛ در سوره رعد پس از اشاره به اینکه انسان رها و مهمل نیست و محافظان و مراقبانی بر او گمارده شده‌اند برای اینکه گمان نشود مردم دارای نقش و جایگاهی نبوده و باید خود را به حوادث روزگار واگذار کنند و یا منتظر تقدیر خدا باشند، می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. (رعد: ۱۱)

همانا خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنکه آنان حال خود را تغییر دهند.

و در سوره انفال پس از تشبیه حال گروهی از مشرکان به نزدیکان فرعون که بالاجت در برابر حق گرفتار عواقب اعمال خود شدند این را قانون و سنت همیشگی و تخلف‌ناپذیر می‌داند که هرگاه امت و جامعه‌ای در برابر نعمت‌ها و فرصت‌هایی که خدا در اختیار آنها قرار داده موضع مخالفت و کفران بگیرند خداوند هم آن نعمت را برای آنها نعمت می‌سازد و به صورت یک سنت الهی می‌فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

(انفال: ۵۳)

این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است.

بنابراین در امور اجتماعی و فردی خدا نخواست به قدرت قهریه خود، مردم را مقهور سازد بلکه منشأ همه امور و تحولات را خود مردم دانسته و متناسب با اراده آنان عمل می‌کند و حتی نسبت به نعمت‌های خودش، اراده مردم و موضعگیری و اقدام آنها را ملاک قرار می‌دهد.

۵. دین‌داری مستلزم مردم‌داری

از مباحث مهمی که در آیات و روایات به صورت گسترده مطرح شده و به شیوه‌های مختلف ابعاد و زوایای آن بیان گردیده، این است که لازمهٔ خدامحوری اهتمام به مسائل مردم به ویژه دیگر مسلمانان است و اساساً برای تقرب به خدا و جلب خشنودی او بهترین راه خشنود ساختن بندگان و خدمت به آنان است و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد گروهی به بهانه عبودیت خدا از مردم و خلق او بترند، بلکه ایمان به خدا و درک حقیقت هدایت الهی مؤمن را همواره در جهت تلاش و حرکت به سوی مردم و کمک به آنان قرار می‌دهد آن هم نه برای منافع شخصی و موقعیت اجتماعی خویش بلکه اینکار را به عنوان عبادت خدا و عامل تقرب و خشنودی او انجام می‌دهد و خدا هم در قبال این کار به او پاداش می‌دهد برتر از پاداشی که بر هر عبادت فردی عطا می‌کند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «از پیامبر اکرم (ص) سؤال کردند محبوب‌ترین مردم نزد خدا کیست؟ آن حضرت فرمود هر کس نفعش برای مردم بیشتر باشد.»^۳ و امام حسن عسکری می‌فرماید:

اعرف الناس بحقوق اخوانه و اشدّهم قضاء لها اعظمهم عند الله شأناً و من تواضع في الدنيا
لاخوانه فهو عند الله من الصديقين.^۴

هر کس از مردم که به حقوق برادرانش آشناتر و بر ادای آن جدی‌تر باشد نزد خدا عظیم و برتر است و کسی که در دنیا نسبت به برادرانش تواضع کند نزد خدا از صدیقین است.

گرچه اصل مردم‌داری در تمام دستورات دینی برجسته و نمایان است لکن برای آشنایی بیشتر تر خوانندگان، به برخی از جلوه‌های وحدت خدامحوری و مردم‌داری در آیات و روایات اشاره می‌کنیم:

۱- ۵. توجه به مردم و نیازمندان در متن ارتباط با خدا:

قرآن وقتی می‌خواهد امام و سرپرست جامعه ایمانی و تجلی‌بخش ولایت الهی را بعد از پیامبر اکرم (ص) معرفی کند و بنابر مصالحی از بیان نام او بصورت آشکار خودداری می‌نماید از بین ویژگی‌های منحصر به فرد او مانند سبقت در ایمان، تولد در کعبه، همسری فاطمه زهرا (س)، برادری با پیامبر اکرم (ص) و...، انفاق آن حضرت در حال نماز را انتخاب می‌کند و در این باره می‌فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُحِبُّونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

(مانده: ۵۵)

همانا سرپرست و رهبر شما تنها خدا و پیامبرش و مؤمنانی‌اند که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

آیا نمی‌توان از این آیه این پیام مهم را استفاده کرد که خدا می‌گوید تنها کسی شایستگی آن را دارد که سکان‌داری نظام دینی و مدیریت جامعه مؤمنین و قائم‌مقامی خدا را در دست بگیرد که در اوج خلوت با خدا از خلق خدا و نیاز بندگان غافل نباشد و وظیفه خود نسبت به آنان را فراموش نکند.

در این آیه خدا به ما نشان می‌دهد همانگونه که خدا و رسولش هرگز از مردم و نیاز آنان غافل نمی‌شوند جانشین و قائم‌مقام او و کسی که می‌خواهد رهبری دینی و مدیریت جامعه اسلامی را بدست گیرد نباید لحظه‌ای حتی در خلوت با خدا از مردم غافل باشد و اصلاً توجه به خدا مستلزم توجه به بندگان اوست چراکه خدا و مردم مقابل هم قرار ندارند.

۲- ۵. ارتباط با مردم در کنار ارتباط با خدا:

حقیقت اسلام و دین‌داری هم ارتباط خالصانه با خدا را طلب می‌کند و هم پیوند و ارتباط با مردم و درد دیگران داشتن را و از این رو قرآن کریم در کنار دعوت به اقامه نماز که گل سرسید عبادات و سمبل ارتباط با خدا می‌باشد انفاق و اهتمام برای رفع نیاز مردم را نیز مطرح می‌سازد:

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَنْ كُنْتُمْ مَعَ الرَّاكِعِينَ. (بقره: ۴۳)

و نماز را بیادارید و زکات را بپردازید و همراه با رکوع کنندگان رکوع نمایید.

و حتی قبولی نماز و عبادات و اعمالی که ارتباط انسان را با خدا تقویت می‌کند، متوقف بر

ادای حقوق مردم و تلاش برای رفع نیاز آنان می‌داند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

انّ الله فرض عليكم الزكاة كما فرض عليكم الصلاة زكوا اموالكم تقبل صلاتكم.^۵
 همانا خدا زکات و انفاق را بر شما واجب کرده همانطور که نماز را بر شما واجب کرده [و]
 اموالتان را با زکات پاکیزه کنید تا نماز شما قبول گردد.

ایمان به خدا به همان میزان که انسان را به تعبد و بندگی خدا می خواند او را به احساس مسئولیت و جهاد و تلاش برای کمک و همراهی با مردم و مبارزه با فقر و مشکلات دعوت می کند و پیروان اهل بیت و شیعیان با تاسی به سیره ائمه باید در این بُعد پیشتاز دیگر مسلمانان باشند. امام صادق علیه السلام در معرفی شیعیان می فرماید:

امتحنوا شیعتنا عند مواقیب الصلاة کیف محافظتهم علیها و الی اسرارنا کیف حفظهم لها عند عدوتنا و الی اموالهم کیف مواساتهم لاخوانهم فیها.^۶

شیعیان ما را (در سه چیز) بیازمایید، در مواظبت بر اوقات نمازها، در نگهداری اسرار ما از دشمنان ما و در همدردی و کمک مالی به برادرانمان.

بنابراین مبارزه با فقر و مجاهدت و تلاش برای رفع نیازهای مردم وسیله ای برای تقرب به سوی خدا و دست یابی و صعود به مراتب عالیة انسانی و به تعبیر قرآن رسیدن به مقام ابرار می باشد:

لَنْ تَتَّالُوا الْإِبْرَ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ. (آل عمران: ۹۲)

هرگز به نیکی دست نمی یابید مگر آنکه از آنچه دوست دارید (در راه خدا) انفاق کنید.

این خود یکی از جلوه های یگانگی دین با مردم داری است که سعادت اخروی و دینی را در رفع نیاز آنان معرفی می کند و تنها نتیجه انفاق را سیر کردن شکم گرسنگان و رفع نیاز مستمندان نمی داند بلکه آن را موجب تقویت روحیه گذشت و ایثار و در نتیجه تقرب به خدا برمی شمارد.

۳- ۵. شادی و عیادت بندگان خدا، خردمندی و عیادت خداست:

خدا برای آنکه مؤمنین را به خدمت بندگانش ترغیب کند در مواردی خود را به جای آنها گذاشته است. به عنوان مثال، وام به مردم را وام به خدا، عیادت بندگان را عیادت خدا و سرور و شادمانی آنها را شادمانی خود معرفی کرده است. قرآن با عبارتی لطیف و به صورت استفهامی (نه آمرانه) می فرماید:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعفه له أضعافًا كثيرةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرجعون. (بقره: ۲۴۵)

کیست که به خداوند وام دهد و وامی نیکو تا خداوند آن را برای او چندین برابر بیفزاید و خداوند (روزی بندگان را) محدود و گسترده می‌سازد و به سوی او بازگردانده می‌شوید. و پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

انَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا ابْنَ آدَمَ مَرَضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي؟ قَالَ يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُوذُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنْ عِبْدِي فَلَانًا مَرَضَ فَلَمْ تَعُدَّهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ.^۷

روز قیامت خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم چرا به عیادت من نیامدی؟ می‌گویی: ای پروردگار من چگونه تو را عیادت کنم در حالی که تو صاحب و مالک همه جهانیان می‌باشی (و هرگز مریض نمی‌شوی) خدا می‌فرماید: آیا با خبر نشدی که فلان بنده من مریض شد و به عیادت او نرفتی؟ آیا نمی‌دانستی که اگر او را عیادت می‌کردی مرا نزد او می‌یافتی! و نیز آن حضرت می‌فرماید:

مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّ لِي وَمَنْ سَرَّ لِي فَقَدْ سَرَّ لِلَّهِ.^۸

کسی که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند خدا را شاد نموده است. برای جلب محبت و خشنودی خدا و دست‌یابی به عالی‌ترین مقامات دینی، بهترین و مؤثرترین راه، مهربانی به مردم و تلاش برای رفع نیاز آنها معرفی شده است. خداوند متعال در حدیث قدسی می‌فرماید:

الْخَلْقُ عِيَالِي فَاحْبِبْهُمْ إِلَى الْطَفْهَمِ بِهِمْ وَأَسْأَلْهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ.^۹

مردم خانواده و عیال من هستند پس هر کس از آنان که به دیگران مهربانی کند و در برآوردن حاجات و نیاز مردم کوشا تر باشد نزد من محبوب‌تر است. و نیز بالاترین توشه آخرت و بهترین چیزی که ابدیت انسان را می‌سازد احسان به بندگان خداست، چرا که امام علی (ع) فرمود:

نعم زاد المعاد الاحسان الى العباد.^{۱۰}

۴-۵. تلازم و تفکیک‌ناپذیری حقوق مردم با حقوق خدا:

یکی از تقابل‌های دروغین، تقای تضاد میان حقوق الهی با حقوق مردم است در حالی که در فرهنگ اسلامی این تقابل و تضاد مردود و باطل است و برای ادای حقوق الهی باید حقوق مردم را ادا کرد و اصلاً خدا خود حقوق مردم را بر حقوق خود مقدم داشته و ادای حقوق آنان را ادای حقوق خویش معرفی می‌کند. حضرت علی (ع) می‌فرماید:

جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمة على حقوقه فَمَنْ قام بحقوق عباد الله كان ذلك مؤدياً الى القيام بحقوق الله.^{۱۱}

خداوند سبحان حقوق بندگانش را مقدم بر حقوق خود قرار داده است پس هر کس به حقوق بندگان خدا قیام کند همین او را به قیام به ادای حقوق خدا می‌کشد.

اسلام نابی که اهل بیت مبین آن می‌باشند بالاترین عبادت و بندگی خدا را ادای حق مؤمنان معرفی می‌کند؛ عبادتی که از همه عبادات دیگر بیشتر به انسان رنگ الهی می‌دهد. امام صادق (ع) می‌فرماید:

ما عبدالله بشئ افضل من اداء حق المؤمن.^{۱۲}

عبادت نشده است خدا به عبادتی برتر از ادای حق مؤمنین.

آن حضرت در بیانی دیگر تضييع حقوق مسلمانان را خروج از ولایت و بندگی خدا و محرومیت از طرف او معرفی می‌فرماید و در پاسخ معلى بن خنيس که از حق مسلمان بر مسلمان سؤال کرده می‌فرماید:

مسلمان هفت حق بر مسلمان دارد که همگی آنها از طرف خدا واجب شده و اگر کسی یکی از آنها را ضایع کند از ولایت و اطاعت خدا خارج شده است. و آن حقوق عبارتند از: ۱. دوست بدارد برای برادر مسلمانش آنچه را برای خود دوست دارد و آنچه را برای خود نمی‌پسندد برای او نیز نپسندد. ۲. از رنجاندن او اجتناب کند و رضایت و خواسته او را اجابت کند. ۳. او را با جان، مال، زبان و دست و پا یاری کند. ۴. چشم و راهنما و آینه او باشد. ۵. سیر نباشد در حالی که او گرسنه است و نپوشد در حالی که او عریان است. ۶. خدمتگزار او باشد. ۷. و دعوتش را اجابت کند و در مرضی عیادتش نماید و در تشییع جنازه او حاضر شود.^{۱۳}

و در حدیث دیگری می‌فرماید:

هر کسی که صدای کمک خواهی مردی را بشنود و با تمام وجود برای رفع نیازش اقدام نکند به خدا و رسولش و به مؤمنین خیانت کرده است.^{۱۴}

۵- دین‌داری یعنی اهتمام فکری و عملی نسبت به مردم:

در جامعه دینی هر فرد باید همواره در اندیشه و عمل دغدغه امور مربوط به عموم مسلمانان بلکه رفع نیاز تمام مردم را داشته باشد و کسی که تنها به امور شخصی و عبادی خود مشغول و محدود شود مسلمان واقعی محسوب نگردیده و از حقیقت دین بهره‌ای نبرده است، چرا که مسئولیت نسبت به خدا، انسان را نسبت به مردم مسئول و متعهد می‌سازد.

امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که:

مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا ينادي يا للمسلمين فلم يجبه
فليس بمسلم. ۱۵

کسی که صبح کند (زندگی خود را بگذراند) و نسبت به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد از مسلمانان نیست و کسی که بشنود صدای کسی را که می‌گوید ای مسلمانان (به فریاد من برسید) پس جواب ندهد از مسلمانان نیست.

اساس رابطه مسلمانان با یکدیگر رابطه اخوت و برادری است (انما المؤمنون اخوة) و رابطه مسلمانان با دیگران رابطه انسانی و ارج نهادن به مقام آدمی است. امام علی علیه السلام در منشور بزرگ خود خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش! مبادا هرگز چو نان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند. ۱۶

و همان حضرت در آخرین لحظات عمر شریفش به یاری مظلوم و دشمنی با ظالم توصیه می‌کند:

كونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً. ۱۷

دشمن ستمگر و یاور ستم‌دیده باشید.

دفاع از حقوق مردم و رفع ظلم و تبعیض و استقرار عدالت آنچنان اولویت دارد که اگر لازم شد باید برای آن به عملیات مسلحانه و پیکار و جهاد پرداخت. قرآن کریم پیکار برای نجات مستضعفین و محرومان را با جهاد و جنگ در راه خدا یکی دانسته، می‌فرماید:

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ... (نساء: ۷۵)

شما را چه شده که در راه خدا و (در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟

۶-۵. خدمت رسانی به مردم مأموریتی الهی است:

ایمان به خدا تنها انگیزه و عاملی است که به انسان قدرت می‌دهد که از تمام امکانات و نعمت‌هایی که خدا در اختیارش قرار داده است برای خدمت به مردم و رسیدگی به امور عامه و رفع نیاز نیازمندان استفاده کند چرا که این کار را برای تقرب به خدا و ادای وظیفه و مأموریت الهی انجام می‌دهد. در طول تاریخ افراد بسیاری بوده‌اند که شعار خدمت به مردم سرداده‌اند

اما به هنگام یاری، از مردم بریده و چه بسا در مقابل آنها قرار گرفته‌اند اما انسان‌های الهی هر چه به خدا نزدیک‌تر باشند درد مردم را بیشتر دارند و به آنها نزدیک‌ترند چراکه به فرموده پیامبر اکرم (ص):

انَّ اقْرَبَكُمْ مِنِّيْ غَدَاً وَّ اَوْجِبْكُمْ عَلَيَّ شَفَاعَةً اَقْرَبَكُمْ مِنَ النَّاسِ.^{۱۸}

همانا نزدیک‌ترین شما در قیامت به من که شفاعت او بر من واجب‌تر است کسی است که به مردم نزدیک‌تر باشد.

و امام محمد باقر (ع) می‌فرماید خداوند متعال به حضرت موسی (ع) وحی کرد:

انَّ مِنْ عِبَادِيْ مَنْ يَّتَقَرَّبُ اِلَيَّ بِالْحَسَنَةِ فَاحْكُمْهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَ مَا تِلْكَ الْحَسَنَةِ؟
قال يمشي مع اخيه المؤمن في قضاء حاجته قضيت او لم تقض.^{۱۹}

بعضی از بندگان من با نیکی و عمل نیکو به من تقرب می‌جویند و من در بهشت به آنان مکانی و جایگاهی رفیع می‌دهم. موسی (ع) گفت: پروردگارا این عمل نیک (که چنین اثر مهمی دارد) چیست؟ خدا فرمود او با برادر دینی خود برای برآوردن نیاز او به راه می‌افتد خواه این نیاز برآورده شود یا نتیجه حاصل نشود.

البته باید توجه داشت که خدمت به مردم تنها بُعد مادی و اقتصادی ندارد بلکه هر عمل خیرخواهانه و اقدامی که در جهت کمک مردم باشد خدمت به مردم است و یکی از برجسته‌ترین مصادیق آن اصلاح امور مردم و رفع خصومت و فاصله‌هاست. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

الا اخبركم بافضل من درجة الصيام والصلوة والصدقة؟ اصلاح ذات البين فان فساد ذات البين هي الحالقة.^{۲۰}

آیا شما را به چیزی با فضیلت‌تر از نماز و روزه و صدقه (زکات) آگاه کنم؟ آن چیز اصلاح میان مردم است؛ زیرا تیره شدن رابطه میان مردم مهلک و دین برانداز است.

رسیدن به مقامات عالیه و جلب عنایت خاص خدا جز از راه ایثار و مقدم داشتن دیگران حاصل نمی‌شود. وقتی حضرت علی (ع) و خانواده‌اش مسکین و یتیم و اسیر (غیر مسلمان) را بر خود ترجیح دادند و تنها غذای افطاری خویش را به آنها بخشیدند خدا عمل این ابرار را ستود و آن را موجب مصونیت از عذاب قیامت دانست.^{۲۱}

۷- ۵. هدایت و راهنمایی مردم لازمهٔ خدامحوری است:

در جامعه اسلامی مردم تنها نسبت به نیازهای مادی دیگران مسئولیت ندارند بلکه آنان نسبت به جلوگیری از لغزش و سقوط انسان‌های دیگر و هدایت و تعالی معنوی و دعوت به

ارزش‌های الهی در بین آنان مسئولیت دارند. چراکه مسئولیت و تعهد در برابر خدا مؤمنین را نسبت به آنچه در جامعه رخ می‌دهد متعهد و مسئول می‌سازد و آنان نمی‌توانند نسبت به آنچه می‌بینند بی‌تفاوت باشند بلکه باید مشفقانه برای هدایت دیگران تلاش کنند و همین ایمان یک مسئولیت همگانی را برای افراد جامعه ایجاد می‌کند و این همان چیزی است که در معارف دینی ما با عنوان امر به معروف و نهی از منکر مطرح شده است. امر به معروف و نهی از منکر سلب‌کننده آزادی و دخالت بی‌مورد در کار دیگران نیست بلکه تبلور تعهد، دلسوزی، عشق و علاقه همراه با احساس مسئولیت یک مسلمان نسبت به دیگران است که با تحقق آن در جامعه، خوبیها و ارزشها احیا، و زشتی‌ها و پلیدیها از بین می‌رود.

پیام بزرگ این واجب الهی آن است که مسلمان نمی‌تواند خود محور باشد و تنها به سعادت و کمال خویش بیندیشد و نسبت به مردم و لغزش آنها بی‌تفاوت باشد بلکه باید بداند که سعادت و تعالی خودش در پرتو احساس مسئولیت و تلاش برای هدایت دیگران است. و چنین روحیه و احساس تکلیف دینی وقتی عمومیّت یافت همه امور زندگی اجتماعی و تمام صحنه‌های آن اصلاح می‌شود. امام محمد باقر علیه‌السلام در عظمت و آثار امر به معروف و نهی از منکر می‌فرماید:

ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر سبيل الانبياء و منهاج الصلحاء فريضة عظيمة بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعدد الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر.^{۲۲}

فرمان دادن به خوبی و باز داشتن از زشتی راه پیامبران است و شیوه نیکوکاران. فريضة بزرگی است که دیگر فرائض به واسطه آن بر پا می‌شود و راه و روشها امن می‌گردد و درآمدها حلال می‌شود و حقوق و اموال به زور گرفته شده به صاحبانش برمی‌گردد و زمین آبادان می‌شود و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها سامان می‌پذیرد.

و به همین جهت است که امر به معروف برتر از همه واجبات و خوبیهاست:

قال علی (ع): و ما اعمال البرّ كلّها و الجهاد في سبيل الله عند الامر بالمعروف والنهي عن المنكر الا كنفثة في بحر لجمي.^{۲۳}

و تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا برابر امر به معروف و نهی از منکر چونان قطره‌ای بر دریای موج و پهناور است.

نقش و جایگاه مردم در نظام سیاسی اسلام

شبهه خدا یا مردم بیش از همه ابعاد در بخش حکومت و مدیریت کلان جامعه دینی مطرح می‌شود و در واقع چنین القا می‌کند که در حکومتی که ماهیت دینی داشته باشد و قانون و حاکمیت آن به خدا برگردد مردم به حاشیه رفته و دارای نقش تعیین کننده و قدرت تأثیرگذار نمی‌باشند و به تعبیر دیگر با تئوکراسی و الهی شدن حکومت، دیگر دموکراسی و مردم‌گرایی فرصت و امکان حضور و بروز ندارد. به همین جهت نقش و جایگاه مردم در نظام سیاسی اسلام و حکومت دینی را مستقلاً مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

نظام ولایی

اسلام حکومت و مدیریت کلان جامعه اسلامی را پیمان و عهد الهی و نشأت گرفته از شأن ربوبی می‌داند که با انشاء و ابلاغ مستقیم یا غیر مستقیم خدا به وسیله افراد برجسته و ممتازی که صلاحیت و شایستگی علمی و عملی لازم را دارند تجلی و تبلور می‌یابد. با الهام از آیات قرآن و سنت و آموزه‌های رهبران دینی و به اقتضای توحید ربوبی و انحصار حاکمیت به خدا می‌توان نظام سیاسی اسلام را «نظام ولایی» نامید. نظام ولایی یعنی نظامی که هم در قانون و هم در اجراء و حاکمیت به خدای واحد منتهی می‌شود و به این صورت تشریح را با تکوین هماهنگ می‌سازد. نظام ولایی ضمن اینکه اسلامیت نظام را تضمین می‌کند و با جهان بینی توحیدی و فطرت انسانی کاملاً هماهنگ می‌باشد و هدف‌های بزرگ خود را دنبال می‌کند در عین حال نسبت به اقتضات زمانی و مکانی و شرایط و اوضاع جدید انعطاف پذیری داشته و قابل اجراء است.

در نظام ولایی قائم مقام خدا [امام معصوم] یا نماینده و نایب او [فقیه عادل] قطب و محور حکومت دینی است که مأموریت تبیین احکام و قوانین خدا در تمام ابعاد و هدایت مردم و اجراء آنها را برعهده دارد و زیر مجموعه نظام ولایی را متناسب با ولایت تشریحی خدا و هماهنگ با شرایط زمانی و مکانی و گستره حکومت دینی ترسیم می‌کند. بنابراین در اسلام ولایت و حاکمیت شأن اِلهی و ربوبی داشته و جز با انشاء و ابلاغ مستقیم خدا [مانند ولایت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام] یا غیر مستقیم او [مانند ولایت فقهای عادل در عصر غیبت] انشاء و ایجاد نمی‌شود و مردم در اصل مشروعیت و حقایق آن نقش و مسئولیتی ندارند؛ زیرا ولایت از شئون و اختیارات آنان نیست تا آن را برای دیگری انشاء و

ایجاد کنند اما این مطلب به معنای نفی نقش و تأثیر مردم در نظام سیاسی اسلام نمی‌باشد و هرگز الهی بودن حکومت و مشروعیت دینی آن به معنای مردمی نبودن آن نیست بلکه چنان که توضیح داده خواهد شد هر چه حکومت رنگ و ماهیت دینی بیشتری داشته باشد مردمی‌تر خواهد بود و مردم‌سالاری به معنای واقعی در نظام دینی تضمین شده و نهادینه گردیده است. ما در این نوشتار جایگاه مردم در نظام ولایی و مردم‌سالاری دینی را در دو بخش مورد بحث قرار می‌دهیم. یکی جهت‌گیری مردمی نظام ولایی و دیگری نقش و تأثیر مردم در شکل‌گیری و استمرار نظام ولایی و حکومت دینی.

الف: جهت‌گیری مردمی نظام ولایی

در حکومت دینی تمام احکام و قوانین از طرف خدا و تحت مدیریت اوست و جهت‌گیری آنها تأمین سعادت دنیوی و اخروی مردم است. اسلام حکومت را از مردم و برای مردم می‌داند که کارگزاران و مسئولان باید تمام همت و تلاش خود را برای خدمت به آنان و رفع نیازهایشان به کار گیرند و هرگز در اندیشه منافع خویش و گرفتن امتیاز برای خود و اطرافیان نباشند و از آنجا که تنها از طریق احکام الهی و حاکمیت قانون خدا، خط مشی و جهت‌گیری حکومت به سمت مصالح و منافع مردم میسر است. همه مدیران و مسئولان در نظام سیاسی اسلام باید هم خود به این احکام متعبد باشند و هم آنها را محور رهبری و مدیریت خویش قرار دهند و حقیقتاً خود را برای مردم بخواهند. به تعبیر زیبای حضرت امام خمینی: حکومت اسلامی یک حکومت عدل [است] که حکومت‌ها تابع مردم باشند و حکومت‌ها برای مردم باشند نه مردم برای حکومت‌ها؛ حکومت اسلامی حکومتی است که برای مردم خدمتگزار است باید خدمتگزار باشد.^{۲۴}

در نظام اسلامی از یک سو قانونگذار و تشریح‌کننده برنامه‌ها خداست چرا که اولاً اوست که به همه ابعاد وجودی انسان و نیازهای متنوع و متفاوتش احاطه علمی کامل دارد و نیز می‌تواند برنامه و دستورالعمل و نسخه‌ای کامل و هماهنگ برای انسان‌ها ارائه کند و ثانیاً در قانونگذاری و ارائه راهنمایی، تحت تأثیر هیچ عامل درونی و بیرونی و منافع شخصی و گروهی قرار نمی‌گیرد و تنها مصالح و منافع واقعی مردم را اساس قانونگذاری خود قرار می‌دهد.

و از سوی دیگر در نظام ولایی و دینی جز اراده‌ی خدایی که خالق انسان و مبدأ و مقصد اوست اراده و خواست هیچ موجود دیگری بر اراده‌ی مردم تفوق و برتری ندارد و هیچ کس شأنت و قابلیت فرماندهی و سلطه بر مردم مؤمن را ندارد و لذا حاکمیت غیر خدا طاغوت

معرفی شده است و پذیرش ولایت الهی، آزادی، شرافت، کرامت و برابری و نفی هرگونه تبعیض و بی‌عدالتی را برای مردم به دنبال دارد و مردم‌سالاری به معنای واقعی آن تأمین می‌شود.

ب: نقش مشارکتی مردم در نظام ولایی:

در حکومت دینی و نظام الهی مردم در شکل‌گیری و استمرار و توانمندی آن نقش تعیین‌کننده و تأثیرگذار دارند. خدایی که اسلام معرفی می‌کند مردم را اسیر نمی‌داند و استعدادها و توانمندی‌ها و خواسته‌های آنان را سرکوب نمی‌کند و با اینکه ولایت و حاکمیت و قانونگذاری را مختص خدا می‌داند، برای مردم نیز در مراحل مختلف نقش تأثیرگذاری قائل است که به سه مورد از آنها به اجمال می‌پردازیم:

۱. پذیرش حاکمیت و ولایت الهی: هدایت تشریحی خدا و حاکمیت و ولایت او ضامن سعادت و کمال حقیقی انسان است اما این ولایت، جبری و تحمیلی نمی‌باشد و جز با گزینش و انتخاب خود مردم تحقق نمی‌یابد. هر مسلمانی با پذیرش آزادانه و خردمندانه‌اش و ایمان و لبیک به دعوت پیامبر اکرم (ص) در واقع به ولایت و حاکمیت الهی و تسلیم بودن در برابر قانون و احکام خدا، رأی داده و آن را مشتاقانه می‌پذیرد و با خدا پیمان و قراردادی چنین منعقد می‌کند که من با شوق و علاقه ولایت و رهبری تو را برگزیده و می‌پذیرم و تسلیم احکام و قوانین تو می‌باشم تا در مقابل مرا به سعادت و نور هدایت کنی و به سرمنزله مقصود و کمال حقیقی برسانی.

بنابراین در نظام دینی مردم اطاعت از رهبری و پذیرش ولایت منصوب الهی را با عشق و شوق پذیرفته آن را ضامن سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت خود می‌دانند و برای دفاع از آن در برابر دشمن و مقاومت در برابر مشکلات انگیزه می‌یابند چنان که رهبری نیز در عین ارتباط با خدا و گرفتن مشروعیت از او، با مردم بیوند عمیق و محبت‌آمیز دارد و خدمت به آنان را عین بندگی و جلب رضایت خدا می‌بیند.

۲. مشارکت عملی: اسلام رأی و انقیاد نظری مردم را برای شکل‌گیری حاکمیت دینی و نظام ولایی کافی نمی‌داند بلکه مشارکت و حضور مقتدرانه و همراه با شوق و انگیزه و دفاع از مبانی و مواضع نظام دینی را رکن اساسی و مهم‌ترین شرط تحقق چنین حکومتی معرفی می‌کند. به عبارت دیگر گرچه یکی از اهداف بعثت پیامبر و نزول کتب آسمانی تحقق عدالت اجتماعی است لکن دستیابی به این عدالت جز با حرکت و قیام مردمی حاصل نمی‌شود. قرآن چه زیبا این اصل اساسی را بیان کرده و می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيُعَلِّمَ اللَّهُ مَنِ يَشَاءُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْقَبِيلِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.

(حدید: ۲۵)

به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف و برای عدالت اجتماعی قیام کنند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است.

ولذا هرگاه مردم به معنای واقعی برای تحقق و استمرار نظام ولایی با اراده‌ای قوی و عزمی مستحکم و حرکتی جهادی به میدان نیایند حکومت دینی شکل نگرفته و یا تداوم نمی‌یابد همانگونه که عالی‌ترین مدل حکومت دینی یعنی حکومت امام علی (ع) نیز به دلیل همراهی نکردن مردم تداوم نیافت.

حاصل سخن آنکه حکومت دینی برای شکل‌گیری دارای چهار رکن است که دو رکن آن به خدا و دو رکن دیگر به مردم مستند می‌باشد. دو رکن اول، قانون الهی و رهبری و ولایت الهی و دو رکن دیگر پذیرش مردم و مشارکت و اقدام عملی مردم است. و در حقیقت با این چهار رکن وجود حکومت الهی ظهور و تحقق می‌یابد.

۳. نظارت عمومی: در نظام ولایی و مکتب سیاسی اسلام مردم تنها پشتیبان و حمایت‌کننده و اقتداربخش حکومت و مدیران نظام نیستند بلکه آنها همواره بر همه امور نظارت داشته و تمام موضع‌گیریها و اقدامات متصدیان و کارگزاران را زیر نظر دارند و همانگونه که در عمل به قانون خدا و تحقق نظام الهی یاور آنان می‌باشند هر جا انحرافی از اصول و یا لغزشی در جهت‌گیری‌ها و عملکردها مشاهده کنند واکنش مناسب و سازنده را نشان می‌دهند و آن را اصلاح می‌کنند. احیاء‌کننده اسلام ناب در عصر حاضر و معمار بزرگ انقلاب اسلامی و نظام ولایی در عصر غیبت بارها به این نقش مهم مردم تصریح کرده و می‌فرمود: «خود ملت است که ناظر است در همه جا ناظر است.»^{۲۵} و در بیانی دیگر نظارت را همچنان که حق مردم است تکلیف و وظیفه شرعی آنان هم دانسته و می‌فرماید:

باید همه زن‌ها و همه مرد‌ها در مسائل اجتماعی، در مسائل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند هم به مجلس ناظر باشند هم به کارهای دولت ناظر باشند اظهار نظر بکنند. ملت باید الان همه‌شان ناظر امور باشند اظهار نظر بکنند در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی، در مسائلی که عمل می‌کند دولت انتقاد بکنند اگر یک کار خلاف دیدند.^{۲۶}

و برای این نظارت محدودیتی قائل نشده و می‌فرماید:

... همه ملت موظف‌اند که نظارت کنند بر این امور نظارت کنند اگر من یک پام را کنار گذاشتم، کج گذاشتم ملت موظف است که بگویند پام را کج گذاشتی خودت را حفظ کن. مسئله مهم است همه ملت موظف‌اند به اینکه نظارت داشته باشند در همه کارهایی که الآن مربوط به اسلام است.^{۲۷}

نتیجه‌گیری

بنابر آنچه ذکر شد اساس عبارت «خدا یا مردم» باطل و غلط و متناسب با عملکرد انحرافی مسیحیت تحریف شده در غرب است. در مکتب اسلام خدا با مردم و در یک جهت، قرار دارند نه مقابل هم و این حقیقت در تمام معارف و تعالیم اسلام ناب به خوبی ملموس و محسوس است. اسلامی که فلسفه وجودی دین را هدایت و تعالی مردم می‌داند، هدایت تشریحی را مبتنی بر انتخاب و اراده خود مردم می‌کند، احکام و شریعت را پاسخگوی به حق مردم می‌داند، دین‌داری را مستلزم مردم‌داری و تلاش برای خدمت‌رسانی و ادای حقوق آنها را بهترین وسیله تقرب به سوی الله معرفی می‌کند، ارتباط با مردم و خرسندی آنها را، ارتباط با خدا و خرسندی او می‌داند و اساس هر تغییر و تحول اجتماعی را خود مردم معرفی کرده برای آنان در مراحل مختلف نقش و دخالت تأثیرگذار قائل است چگونه می‌تواند مردمی نباشد؟! آیا هیچ مکتب دیگری حتی آنان که مدعی دموکراسی‌اند می‌توانند مدعی باشند به میزان اسلام مردم‌سالارند؟

پی‌نوشتها:

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، قم، انتشارات آزادی، ص ۶ و ۷.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۳. کافی، ج ۲، ص ۱۶۴.
۴. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۷.
۵. مستدرک الوسائل، (چاپ قدیم)، ج ۱، ص ۵۰۷.
۶. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۳۲.
۷. همان، ج ۹، ص ۱۲۸.
۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸۸.
۹. همان، ص ۱۹۹.
۱۰. غررالحکم، ص ۳۲۰.